

باب اول - صحیفه شطیه

“قد اکثر القول فی ذلک و لکن الناس لا یفقهون آنچه از ظهورات معجزات که ذکر شد آنچه نسبت باین حقیر است کذب افتراه المکذوبون و آنچه نسبت بنقطه اصلیه و منبع فیض اولیه و مرایای مستحکمه از او داده شده صدق یفوز به المخلصون و لکن آنچه از سماء مکرمت و سحاب مرحمت در بیان نازل فرموده اند حجت کلیه و دلیل متقنه بجز تنزیل آیات چیزی قرار نفرموده اند لم یزل و لا یزال این بود حجت خدا بر اهل ارض اگر امری از معدن لطف و بهاء دون آن ظاهر شد فضلا من الله بود والا اعظم حجت همانست که خود قرار فرمودند و من اصدق من الله حدیثا و دیگر بعضی نباید انکار صرف نمایند در ظهور آنچه نسبت بانبیاء داده شده زیرا که عقل عباد میزان نمیشود اگر بعین بصیرت ملاحظه شود آنچه در ارض مشهود است قبل از ملاحظه آن جمیع ناس از اعالی و ادانی از ادراک آن عاجز بوده و هستند و خواهند بود مشاهده نما در شمس سماء که باین مقدار که مشهود است چگونه کل من علی الارض از مشرق و مغرب و سایر جهات همه را بهجت و ضیاء میدهد البته قبل از مشاهده آن از تعریف و توصیف عقل اقبال نمینمود در تصدیق چنین شیء در کل شئون صنع ملاحظه نما تا سر امر کشف شود و کل اشیاء معجزه انبیا بوده و هست فارجم البصر هل تری من فطور و در فرقان بسیار آیات دلیل بر این است اگر چه نفس آیه در نظر نیست و لکن مضامین آن آیات بدینقرار است مثلا هو الذی خلقکم و رزقکم افلا تبصرون و هو الذی انبت من الارض نباتا حسنا افلا تومنون و انزل من السماء ماء افلا تشکرون و خلق السموات و الارض و ما بینهما و اسکن الجبال فضلا من عنده و قلیلا منکم ما تفقهون پس معلوم میشود آنچه هم مشهود است متعلق بقدرت است من عند الله بوده هل من خالق غیر الله قل سبحان الله ما من خالق الا الذی امننت به المخلصون بلی اگر گفته شود که معجزات که منسوب بانبیاء قبل شده اگر صدق بود حال هم باید ظاهر شود این مطلب هم حرفی نیست که عقول منیره و افئده زکیه متمسک باو شوند بسیار میشود که امور از قبل واقعه شده و حال نشده و یا بالعکس ولکل امر خزائن عند ربک ینزلهما کیف یشاء علی قدر من عنده ذلک ربکم و رب آبائکم الاولین مثلا هر سی سنه عما فی عد ایامکم تعدون و تحسون ثم تحسبون در بعضی بلاد طاعون ظاهر میشود آیا مدت تأخیر آن میتوان انکار نمود که چنین چیزی محقق نبوده والا باید حال هم ظاهر شود امورات دیگر که از قبل ظاهر شد و حال نیست یا بالعکس و اگر گفته شود که چرا حال امری از امورات قدرت محضه و شئونات صرفه ظاهر نمیشود تا سبب علو ارواح عالیه و سمو انفاس مقدسه شود بلی هذا حق بمثل ما انتم فی البیان تنطقون و لله المثل الاعلی ان انتم تعلمون نظر نما بجریان این شط که مشهود است در حین طغیان و ازدیاد حرکت میکند و جاری است آنچه میکند در اقتدار خود ثابت است آنچه از اطراف از نفوس ضعیفه فریاد کنند که سد معظم خرق شد یا سد فلان

محل باطل گشت یافلان بیت خراب شد و فلان قصر منهدم گشت هیچ اعتنا ندارد و در کمال قهر و غلبه و قدرت و سلطنت سایر و ساریست و در جمیع مراتب به تساوی حرکت مینماید مثلاً عمارت از هر که باشد چه از سلطان و چه از مسکین نزد سطوت او یک حکم دارد مگر آن عماراتی که استقلالی در استحکام خود دارند کذلک نضرب لکم الامثال لعلکم بما انتم فیه توقنون نظر را دقیق کن و بصر را دقیق نما تا از نفحه طیب بهجت و سنا بر قلبت وارد شود و بر عرش سکون متمکن شوی اینست اعظم امور و اکبرها ان تستطیعون ان تجدون و دیگر آنکه ملاحظه نما که اگر شخص مقتدری بخواهد شط را سد نماید و زمام او را بسطان قوت و ملیک قدرت اخذ نماید در مراجعت آن چقدر خانه‌ها و منزلها خراب شود و چه مقدار نفوس غرق شوند بلی اگر چه اراضی یابسه که مدت‌ها در حرقت عطش مبتلا بودند فائز میشوند و بحیات تازه بدیع مشرف میگردند و بقمیص جدید ممتاز و مفتخر می‌آیند کذلک یددع الله مایشاء بامرہ و مامن الہ الا الله ذلک رب العالمین و همچنین در اسرار قضائیه و قدریه ملاحظه نما که آنچه ظاهر شده و میشود مثل این شط امور در محل خود جاریست و لکن اگر امری ظاهر شود بر خلاف آن قدر خلاف در عالم احداث میشود اگر باین رمز دقیق رقیق که اخفی از هر سریست ملتفت شوی مستغنی میشوی از آنچه سؤال شده و میشود نقطه احدیه و ذات صمدیه در هر عهد و قرن که اراده میفرمود آن شط حقیقی و بحر واقعی را از هیکل جدید و قمص بدیع ظاهر و جاری فرماید آنهمه عمارات وجود و تصورات نفوس افکیه غرق گشته و هلاک شدند و در غایت عطش و نهایت ظماً مستغرق شدند و معدوم گشتند و اینقدر ملتفت نگردیدند که شربتی از آن بیاشامند کذلک یحیی الله من یشاء و یثبت من یشاء و ینفی من یشاء ان انتم تعرفون خاصه اگر در طغیان شط هویه که از شمال احدیت جاریست اریاح شوقیه وزیدن گیرد و چقدر از نفوس عالیه و اولوالافئده و تصورات محکمه و بناهای متقنه رفیعہ منهدم و معدوم خواهد شد فو الذی امسک السموات بقدرته و اجری البحار بامرہ که اگر خوف از اغلال مکنونه در اصدار نمیبود هر آینه جمیع امثال لاهوتیه و دقایق احکام جبروتیه را در همین جریان شط ظاهره تمام مینمودم و لیکن چه گویم که هیچ اقبال بامری ندارم از شدت حزن وارده و هم نازله این ایام را در میان یاجوج صمت و مأجوج نطق مبتلا شده‌ام از خدا میطلبم که اسکندری را نازل فرماید تا سدی حایل نماید اشارات غیبیه در این عبارات مکنون شده و حروفات قدسیه در این کلمات مخزون گشته هنیئاً لمن اخذ لئالئها و عرف قدرها و وصل الی لقائها و بعد مشهود بوده و معلوم آمده که اصل اختلافات از اقصی عوالم معنی الی ادنی مراتب الفاظ بعلت اختلاف صور مرایا است هر کس از آنچه در او است حکایت میکند و روایت مینماید مثلاً در همین مثال شط ملاحظه نما که بیک قسم جاریست و نسبت او بهمه قصور و عمارات مساوی و لیکن هر اودیه که بیشتر گنجایش دارد بیشتر اخذ مینماید و هر سدیکه استحکام آن کمتر است کمتر مقاومت مینماید پس این اختلافات از محل بر خاست و همچنین ملاحظه نما در اشراق شمس ازلیه که

بیک اشراق مستشرق میشود در سموات افنده ممکنات و بعد در انطباع در صور و مرایا مختلف میشود باختلاف نفس مرایا که بعضی در علو فطرت و سمو همت واقفند و برخی در دنو جمودت و هبوط خمودت متکی لکل مراتب عن الله و کل الیه راجعون ارباب بصیرت را بصری چون حدید باید و قلبی باندازه وجود که تا فرصت در دست هست آنرا از مشاهده جمال منع ننماید و این را از ماء حیوان ممنوع نسازد تا از جمیع طعوم محظوظ شود و نصیب بردارد و دیگر چه لزوم دارد که باقوال ناس متمسک بشود یا بافعال عباد متهتک آید کل یشریون من ماء واحد و یسقون من بحر واحد ولکل درجات عند ربک و کل علی ما هم علیه لسائرون امروز هر نفسیکه مؤمن بطلعت اعلی و موقن بمقام او در عرش بعد از او باشد کفایت میکند از هر علمی و از هر عملی و رضای او و ایمان باو محقق نمیشود مگر باطاعت امر او در کل شئون اینست نتیجه اعظم و افخم و اقوم لا لدون الله من غایة و لا لغیره من نهایة و کل آنچه ذکر شد از اوصاف شط این مثلی بود که از قلم جاری شد از اوصاف شط فکر و تدبر نموده تا جمیع اسرار علیه از حجاب قرب و بعد و عالی و دانی منزه شده کشف جمال نماید و ادراک نما در این بحر البحور را که کل بحور چون قطره خواهند بود در نزد عظمت او که چگونه در منبع ذات مبارکه و معدن صفات مبروکه خود متموج است

و قل سبحان الله ما اعجب امرک و ما اعظم قدرتک و ما اکبر سلطنتک و ما اقهر کبریائتک و ما نعلم منک شیئا الا بما انت علمتنا من عندک عن لسان مظهر نفسک و منبع ذاتک و معدن امرک و مکمن حکمک و انک انت العالم بکل ما خلق و یخلق و انک انت الحق علام الغیوب

یا جواد یک حرف بر تو القا مینمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا بحیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن اینست فاملکوا قلبا جيدا حسنا منیرا لتملکوا ملکا باقیا دائما ابدیا قدیما اینست کنزی که متعلق بشماست و اگر زنده و قایم شود هرگز نمیمیرد و فانی نمیشود و هذا نور لا یطفی و کنز لا یفنی و قمص لا یبلی و ظهور لا یخفی به یضل کثیرا و یهتدی اخرون حمد کن خدا را که محل القای این کلمه جامعه و رنه لاهوتیه و این غنه جبروتیه شدی و محکمر از این کلمه چیزی نیافتم والا القا مینمودم نصیحتی اعظمتر از این کلمه مذکور نه فاحفظوها ان تریدون ان تجدون الی ذی العرش سبیلا نظر بحب این عبد بآنجناب این جواب نوشته شد و الا ابدای میل تقریر مطلبی و تحریر حرفی ندارم و کفی بالله شهیدا و علیکم وکیلا و اذا قم برجل الحدید علی الصراط الذی مددناها علی ارض الروح البیضاء و بعین اللهب فانظر الی ارکانها و قوامها و بسمع الیاقوت اسمع ما ظهر منها فیما سئلت عنها و بکف الذهب و اصابع القدرة خذ ما فیها و علیها و بلسان صف و غن و رن و کف و دف بانه لا اله الا

هو و ان عليا قبل محمد ذات الله و كينونيته الباقية و محمد قبل علي معدن امر الله و ذاتيته الدائمة و طلعة الحى مكمّن حكم الله و انيته القائمة و حروف الحى اول مؤمن بالله و آياته و انا كل به متمسكون و ان هذه الكلمة يفصل بين الحق و الباطل الى يوم الذى يقوم الساعة اذا كل يحضرون بين يدى الله و كل بامرّه قائمون و البهاء على من آمن به يوم لقائه و كان بين يديه من القائمين”
انتهى